



در مزیت ماه گرفتگی: نگاهی به تأثیر ماه گرفتگی در شعر فروغ فرخزاد

نگارنده: ندا پیشوا
نویسنده، شاعر و متخصص دندانپزشکی کودکان

مقدمه

«ماه گرفتگی» اصطلاحی کموبیش شاعرانه محسوب می‌شود که ابعاد روانشناسانه دارد و مراد از آن اثراتی است که به دنبال مواجه شدن با رخداد‌های مختلف در طول زندگی، به روح و روان فرد آسیب می‌زند و اندیشه‌ها و رفتارهای او را متأثر می‌کند. هر انسانی در مسیر زندگی از اوضاع محیطی و نقیصه‌های جسمی و روانی خود دچار آسیب می‌شود. این صدمه‌ها ممکن است موقتی یا بلندمدت باشد و بسته به نحوه رویارویی فرد با آن و شناخت یا عدم شناخت او نسبت به ماه گرفتگی خود، امکان دارد پس از مدتی مداوا شود یا اثرات آن کاهش یابد. به نظر می‌رسد بسیاری از ماه‌گرفته‌ها، به‌ویژه مواردی که در دوران کودکی شکل گرفته‌اند، تا آخر عمر گریبان فرد ماه‌گرفته را رها نمی‌کنند و او را به شکلهای مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این نوشته قصد دارم از منظر خود و با توجه به شواهد و منابع، به

که از کودکی درگیر کشمکش‌های خانوادگی بوده‌اند. داشتن پدری مستبد و دیکتاتور که توجهی به نیازهای روحی فرزندان خود نداشت، موجب رنجیدن روح حساس و شکننده آنها، به‌ویژه فروغ، می‌شود. احتمالاً آغاز گرایش او به دنیای خیال و شعر ناشی از همین محرومیت از آغوش گرم خانواده و محبت واقعی پدر بوده است. در شعر «دلیم برای باغچه می‌سوزد» باغچه خشکیده استعاره‌ای از محیط خانوادگی و روابط نامطلوبی است که فروغ از آن رنج می‌برد و قادر به التیام آن نبوده است.

کسی به فکر گل‌ها نیست
کسی به فکر ماهی‌ها نیست
کسی نمی‌خواهد
باور کند که باغچه دارد
می‌میرد
که قلب باغچه در زیر آفتاب
ورم کرده است
که ذهن باغچه دارد آرام‌آرام
از خاطرات سبز تهی می‌شود
و حس باغچه انگار
چیزی مجرد است که در

پیامدهای ماه‌گرفتگی در آثار فروغ فرخزاد بپردازم. به نظر می‌رسد ماه‌گرفتگی لزوماً ویرانگر نیست و هرچند فرد ماه‌گرفته ممکن است فراز و نشیبهای گوناگونی را در زندگی تجربه کند، گاه دستاوردهای ارزشمندی را نیز از این طریق به دست می‌آورد؛ به بیان دیگر، خودآگاه یا ناخودآگاه برای شکوفایی و بروز استعدادهايش از ماه‌گرفته‌ها استفاده می‌کند. شاید در بسیاری از موارد، تمایل برای جذب شدن به رشته‌های هنری و ادبی و پرداختن عاشقانه به این امور، مهر تأییدی بر وجود زخمها و آسیبهای روحی باشد. در این نوشته سعی می‌کنم به اختصار و با مرور برخی از شعرهای فروغ، بازتاب ماه‌گرفته‌های او را در آن شعرها مشخص کنم. برای درک بهتر این امر، نخست به زندگی فروغ اشاره می‌کنم. زندگی این شاعر به سه دوره مجزا تقسیم شده است:

۱- کودکی و نوجوانی

زندگی کوتاه و پرتلاطم فروغ بهترین مثال از ماه‌گرفته‌گی افرادی است

**انزوای باغچه پوسیده است
حیاط خانه ما تنهاست
حیاط خانه ما
در انتظار بارش یک ابر
ناشناس
خمیازه می کشد**

در ادامه شعر، فروغ شخصیت هر یک از اعضای خانواده خود را شرح می دهد. پدرش نسبت به سرنوشت باغچه بیتفاوت است. او گمان می کند نقش خود را نسبت به خانواده ایفا کرده و سرگرم دلخوشی های کوچک خویش است. او معتقد است پس از مرگش فرقی نمی کند باغچه باشد یا نباشد. مادرش گرفتار ایدئولوژی و جهان بینی دینی است. او هر مشکلی، حتی آفتزدگی باغچه را به معصیت و کفر اطرافیانش منتسب می کند. برادرش گرفتار فلسفه بافی است و شفای باغچه را در انهدام باغچه میدانند. خواهرش که در کودکی عاشق طبیعت بوده، حالا ازدواج کرده و درگیر روزمره گیها شده است. او به یک رابطه خالی از عشق و مصنوعی برای ازدواج و فرزندآوری رضایت داده است.

فروغ در اینجا به ماه گرفتگی ناشی از ازدواج اجباری اشاره می کند. تنها فروغ است که متوجه پریشانی و نابسامانی روابط خانوادگی شده است و هنوز به اصلاح و ترمیم آن فکر می کند. او امیدوار است بتواند باغچه را به بیمارستان ببرد. دلمشغولها و نگرانیهای او با همه اعضای خانوادهاش فرق می کند و آرزو دارد ذهن باغچه از خاطرات سبز تهی نشود.

**۲- جوانی، ازدواج، طلاق،
آشنایی با ابراهیم گلستان**
فروغ از روی خامی و به خاطر فرار از استبداد حاکم بر خانه پدری، دل

به پرویز شاپور می بندد، اما در خانه همسر نیز از داشتن حقوق انسانی برابر محروم است و برای دستیابی به آزادی بیشتر و رسیدن به رشد و شکوفایی، مجبور می شود قید زندگی سنتی و محدودکننده اش را بزند و از شاپور طلاق بگیرد. پس از مدتی به دلیل نارضایتی خانواده همسر سابقش از معاشرتها و رفتوآمدهای فروغ، حضانت فرزندش را از او می گیرند. این اتفاقها باعث تشدید آسیبهای روحی و ماه گرفتگی های پیدری فروغ می شود.

درگیر شدن با دوره هایی از افسردگی شدید و حتی بستری شدن در آسایشگاه روانی، تجربه های ناخوشایندی است که پی درپی موجب آزار فروغ می شود. این درد و رنجها به شکل های گوناگون شعر فروغ را تحت تأثیر قرار می دهد و منجر به خلق تابلوهای محشری می شود که نه تنها معرف نبوغ اوست، بلکه پیامد ناگزیر ماه گرفتگی های اوست. در عین حال، به نظر می رسد فروغ درگیر نوعی کشمکش و تضاد درونی است. گاه ماه گرفتگی ناشی از احساس گناه و ندامت، او را به سخن واداشته که نمونه آشکار آن شعر «در برابر خدا» در دفتر اسیر است؛ جایی که می گوید:

**دل نیست این دلی که به من دادی
در خون تپیده، آه، رهایش کن
یا خالی از هوا و هوس دارش
یا پایبند مهر و وفایش کن**

**تنها تو آگهی و تو میدانی
اسرار آن خطای نخستین را
تنها تو قادری که بیخشایی
بر روح من صفای نخستین را
آه ای خدا، چگونه تو را گویم
کز جسم خویش خسته و بیزارم؟**

به نظر می رسد این شعر، مناجات صمیمانه قلبی شکسته و دردمند با خداست و هر چند مخاطب تلاش کند تا در قید حدس و قضاوت اخلاقی نباشد، ناخواسته درگیر آن می شود. با این حال، در دفترهای بعد، خطوط عصیان و سرکشی او را به وضوح مشاهده می کنیم.

فروغ زنی است که بیمحابا زیست خود را در شعرش فریاد میزند؛ زیستی که مانند زندگی همه ما سرشار از لکهای تاریک ماه گرفتگی است. او برخلاف بسیاری از ما خود را چنانکه هست، ترسیم می کند و نمی خواهد بر چهره خود نقاب بزند. همین موضوع یکی از اسباب جذابیت و تازگی همیشگی در شعر اوست:

**گنه کردم گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و آتشین
بود
گنه کردم میان بازوانی
که داغ و کینه جوی و آهنین
بود...**

آشنایی و دوستی با ابراهیم گلستان نقطه عطف زندگی احساسی فروغ بوده است که پیامدهای ناگوار آن باعث ماه گرفتگی شدید او می شود. دلبستگی بیش از حد و عشق نامتعارف او به گلستان ناشی از سرخوردگیها و نیاز شدید او به دوست داشته شدن و فرار از تنهایی است. این صمیمیت زمانی رخ می دهد که او دچار ماه گرفتگی ناشی از طرد و عدم تأیید و دوری از خانواده است. شاید بیراه نباشد اگر بگوییم شخصیت نارسیستیک و مغرور ابراهیم گلستان باعث تشدید ماه گرفتگی های قلبی فروغ شد و مواجهه با او نوعی برانگیختگی هیجانی در او ایجاد کرد که بازتاب



آن خلق عاشقانه‌های بیدیل فروغ شد:

ای شب از رویای تو رنگین شده
سینه از عطر توام سنگین شده...
ای تپش‌های تن سوزان من
آتشی در سایه مژگان من...
ای دو چشمانت چمن‌زاران من
داغ چشم‌ت خورده بر چشمان
من...

۳- خودشناسی و بلوغ فکری

اوج شکوفایی فروغ در شعر زمانی رخ می‌دهد که او بر ماه‌گرفتگی خود آگاهی کامل پیدا می‌کند و می‌تواند آنها را یک به یک به تصویر کشد. او برآیند نهایی سرگشتگی‌ها و چالش‌های زندگی خود را در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» خلاصه کرده است و چنان صمیمی و صادقانه از آنها سخن می‌گوید که با هر بار خواندن آن، حس و حال مخاطب دگرگون می‌شود. فروغ در این شعر به وضوح از نشانه‌ها و علامت‌های ماه‌گرفتگی خود حرف می‌زند که در این قسمت چند مورد از آنها را ذکر می‌کنیم.

۱- احساس تنهایی:

شعر با این بند آغاز می‌شود و خواننده را به روشنی با چهره ماه‌گرفته شاعر مواجه می‌کند:
و این منم
زنی تنها

در آستانه‌ی فصلی سرد

در ادامه از «کلاغ‌های منفرد انزوا» می‌گوید که «در باغ پیر کسالت» می‌چرخند.

«تنهایی» در اشعار فروغ واژه‌های پر بسامد است که بارها و بارها به صورتهای مختلف در این شعر

هم تکرار می‌شود؛ تا جایی که در بندهای پایانی مورد خطاب شاعر قرار می‌گیرد:

سلام ای غرابت تنهایی

اتاق را به تو تسلیم می‌کنم

چراکه ابرهای تیره همیشه

پیغمبران آیه‌های تازه

تطهیر ند

و در شهادت یک شمع

راز منوری است که آن را

آن آخرین و آن کشیده‌ترین

شعله خوب می‌داند

۲- یأس و ناامیدی فراگیر

از جهان هستی و ناتوانی از

اجرای حرکت مؤثر برای

برطرف کردن آن:

در ابتدای درک هستی آلوده

زمین

و یأس ساده و غمناک آسمان

و ناتوانی این دستهای

سیمانی ...

او در بندهای بعد، از ابرهای سیاهی شکایت دارد که «در انتظار روز میهمانی خورشیدند».

۳- بی‌اعتمادی و تردید

نسبت به آمیزه‌های

ایدئولوژیک:

ذهن پویا و پرسشگر فروغ بارها

تردید خود را نسبت به آنچه

اطرافیان بی‌هیچ پرسشی پذیرفته

بودند، مطرح می‌کند:

وقتی در آسمان، دروغ وزیدن

می‌گیرد

دیگر چگونه می‌شود به

سوره‌های رسولان سرشکسته

پناه آورد؟

۴- وصف شدت آزرده‌گی و

آسیب روحیاش:

زمان چه وزنی دارد

و ماهیان چگونه گوشت‌های
مرا می‌جوئند
چرا مرا همیشه در ته دریا
نگاه می‌داری؟

۵- معرفی عمیقترین زخم و ترومای روحی خود:

و زخم‌های من همه از عشق
است

از عشق، عشق، عشق

من این جزیره سرگردان را

از انقلاب اقیانوس

و انفجار کوه گذر داده‌ام

آگاهی از ماجرای عشقی فروغ

باعث می‌شود گلایه او را در

بندهای زیر بهتر درک کنیم:

چه مهربان بودی ای یار، ای

یگانه‌ترین یار

چه مهربان بودی وقتی دروغ

می‌گفتی

چه مهربان بودی وقتی

که پلک‌های آینه‌ها را

می‌بستی

و چلچراغ‌ها را

از ساق‌های سیمی می‌چیدی

و در سیاهی ظالم مرا به

سوی چراگاه عشق می‌بردی

تا آن بخار گیج که دنباله

حریق عطش بود بر چمن

خواب می‌نشست

در ادامه میخوانیم:

این کسی که تاج عشق به

سر دارد

و در میان جامه‌های عروسی

پوسیده است

که می‌تواند اشارهای به ازدواج

سستی و اجباری و ماه‌گرفتگی ناشی

از آن باشد.

۶- بی‌اعتمادی نسبت به آدمها و روابط انسانی:

و این جهان به لانه ماران مانند
است

و این جهان پر از صدای حرکت
پاهای مردمی است

که همچنان که تو را می‌بوسند

در ذهن خود طناب دار تو را

می بافند

۷- بیان ظلم و بی‌عدالتی درباره زنان در طی تاریخ:

انگار مادرم گریسته بود آن

شب

آن شب که من به درد رسیدم

و نطفه شکل گرفت

آن شب که من عروس

خوشه‌های اقاقی شدم

۸- اعتقاد به فریب‌خوردگی

انسان:

انسان پوک

انسان پوک پر از اعتماد

نگاه کن که دندان‌هایش

چگونه وقت جویدن سرود

می خوانند

و چشم‌هایش

چگونه وقت خیره شدن

می درند

و او چگونه از کنار درختان

خیس می‌گذرد

صبور

سنگین

سرگردان نتیجه وقتی فروغ را به عنوان

سمبلی از زنی جسور و ساختارشکن

معرفی می‌کنیم و معتقدیم با

سنت‌های رایج در جامعه مقابله کرده

و نخوابسته است درگیر روزمرگی

و باید و نبایدهای محدودکننده برای

زنان باشد، باید توجه کنیم که او

تجربه رهاشدگی و مطرود شدن از

خانواده و اجتماع را داشته است.

در حقیقت، وجود محرومیت‌های

عاطفی در کنار نبوغ و خلاقیت، از

او شخصیتی خاص و منحصر به فرد
ساخته است. «پری کوچک غمگینی»

که دیگر چیزی برای از دست دادن
ندارد و آنقدر غمگین است که بیاعتنا

به کلیشه‌های رایج، مثل آبروداری و

حرف مردم، قید همه چیز را میزند

و برایش مهم نیست دیگران چگونه

در باره‌اش قضاوت میکنند. او ترجیح

می‌دهد بر خلاف بقیه پنهانکاری

نکند. خود را سانسور نکند و آن‌گونه

زندگی کند که دوست دارد. این شاید

مهمترین دستاورد ماه‌گرفتگی‌های

وجود اوست. علاوه بر این، فروغ از

پرچم‌داران احیای حقوق زنان محسوب

می‌شود؛ زیرا سالها پیش از آنکه تفکر

مدرن و پیشرو در زمینه آزادی‌های زنان

و حقوق برابر با مردان در جامعه

ایران، به‌ویژه روشنفکران جلوگر

شود، چنین تفکر و آرمانی داشته و

مشخص است نه تنها در بین عامه

مردم، که در بین بسیاری از فرهیختگان

زمان خود نیز مغضوب بوده است.

به علاوه جسارت او در گفتار و رفتار

پذیرفته نشده بود و با هنجارهای رایج

در تضاد کامل بود. حتی امروز نیز

سبک زندگی او مورد نقد و شماتت

دوستان و دشمنان قرار می‌گیرد و کمتر

کسی توجه دارد که فروغ به عنوان

یک ماه‌گرفته، توانسته بر بسیاری

از موانع و دشواریهای مسیر خود به

خوبی غلبه کند و این موضوع سزاوار

تحسین است. از سوی دیگر، وجود

برخی تیرگی‌ها و لکه‌ها در دوران

کوتاه زندگی‌اش کاملاً طبیعی و صد

البته قابل چشم‌پوشی است. سخنم

را با شعری از سهراب عزیز به پایان

می‌برم؛ امید که در قضاوت‌هایمان

انصاف بیشتری داشته باشیم:

چشم‌ها را باید شست

چور دیگر باید دید

چور دیگر باید حرف زد،

چیز نوشت...